**دکتر محمود مسائلی**

**پیشگامان حقوق زنان**

**به احترام بانوان ایران زمین که زندگی گرانمایه خود را برای آزادی و عزت خویش اهدا کردند و هرگز تسلیم تحجّر تمامیت خواهان نشدند[[1]](#footnote-1)**

In honor of the women of Iran who gave their precious lives for their freedom and dignity and never surrendered to the dogmatic perspective and policies of totalitarianism.

دکتر محمود مسائلی

پرسش: چرا زنان باید از حقوق برابر با مردان برخوردار باشند؟ مبانی روشنفکرانه این برابری چیست؟

اغلب در افکار عمومی و نیز مبارزات مدنی، حقوق برابر زنان از مهمترین موضوعات می باشد. داعیه اصلی این است که زنان نیز همانند مردان از همان برابری ارزش ذاتی و حیثیتی برخوردارند. این برابری در اسناد حقوق بشر بین المللی بویژه اعلامیه جهانی حقوق بشر تصدیق و از سوی جهانیان مورد شناسایی قرار گرفته است. این برابری، به عنوان مثال، شامل امور خانواده، ارث، مناسب قضایی، حوزه های اداری و لشکری، انتخاب پوشش، ورزش، و تفریحات سالم می باشد. امروزه در جوامع غیر دمکراتیک به دلیل حضور رسوم مرد سالارانه، این برابری ها مورد تردید قرار گرفته و یا انکار می شوند. بنابراین، می بایست به ریشه های قواعد دمکراتیک و نیز قوانین حقوق بشر بازگشت تا دریافت چه اندیشه هایی در شکل گیری نهضت برابری حقوق زنان موثر بوده اند. واکاوی این ریشه های روشنگری بویژه برای جوامعی مهم است که در آنها، جزم گرایی های خود-تحمیلی تاریخی مانع ادراک صحیح آزادی و انتخاب توسط خود زنان می شود. هدف از این نوشتار کوتاه این است که توضیح دهد به موازات مبارزات مدنی برای دستیابی به حقوق زنان، توجه عمیقی نیز باید به ریشه های فکری شکل گیری مفهوم برابری و موانعی فکری که بر سر راه آن قرار دارند، نیز مبذول داشت. برای این منظور نوشته حاضر به معرفی افکار یکی از تاثیر گذارترین چهره های حقوق زنان، یعنی مری ولستون کرافت[[2]](#footnote-2) می پردازد. در عین حال، مشابهت های قرن هیجدهم با شرایط زنان در جامعه امروز ایران را نیز مورد توجه قرار می دهد. علت توجه به اندیشه های این فیلسوف سیاسی اجتماعی قرن هیجدهم این است که وی نه تنهای قلمی پربار داشت که به خلق آثاری جاودانه انجامید، نقش او بویژه در تلاشی پویا برای آزادی زنان به عنوان حقوق بشر، نیز پیشگام مباحث امروزین حقوق زنان می باشد.

هرچند که ریشه های شکل گیری اندیشه های برابری حقوق زنان با مردان را باید در آغازین سالهای عصر نوزایی فرهیختگی انسان (رنسانس) و در آثار کریستین دو پیزان[[3]](#footnote-3) و اثر مشهور او به نام گنجینه شهر بانوان[[4]](#footnote-4) جستجو کرد، ولی در حقیقت عصر عقل گرایی موسوم به روشنگری[[5]](#footnote-5) است که موج نوینی از اندیشه های معطوف به برابری حقوق زنان و مردان را بشارت داد. مری آستل[[6]](#footnote-6)، کاترین مکولای[[7]](#footnote-7)، و مری ولستون کرافت، از جمله نام آورترین این پیشگامان نهضت زنان برای حقوق برابر بودند. ولی در ادبیات مطالعات زنان و جنبش های اجتماعی ولستون کرافت جایگاه ویژه ای دارد زیرا که وی نگرش متفاوتی را در باره حقوق زنان بوجود آورد که پیشینیان او معرفی نکرده بودند. این نوآوری بویژه متاثر از شرایط سیاسی – اجتماعی مقارن انقلاب کبیر فرانسه بود که متفکران مختلف را برانگیخته بود تا موضوعات آزادی و برابری را در جامعه خود به بحث بگذارند. بویژه در انگلستان نوعی جدال فکری عمیق میان نظریه های محافظه کارانه مدافع پادشاهی مشروطه و نیروهای پیشرو هوادار نظام مردم سالاری در افق تحولات سیاسی این کشور پدیدار شده بود که به نوبه خود اینگونه تحولات فکری نوین و برابری خواه را هرچه بیشتر تقویت می کرد. این جدال بویژه از این جهت مهم بود که ادموند بورک، مهمترین فیلسوف سیاسی محافظه کار قرن ١۸، در کتاب مشهور خود با عنوان تاملاتی در خصوص انقلاب فرانسه[[8]](#footnote-8)، با نقد انقلاب کبیر فرانسه، به دفاع از سنت سیاسی پادشاهی مشروطه و نیز نقش محوری کلیسای انگلیس در آن، برخاسته بود. بنابراین در افق سیاسی فرد هیجدهم، نظریه پادشاهی مشروطه و مردم سالاری مبشر برابری در مقابل هم قرار گرفته بودند. در حقیقت، دو جریان فلسفی سیاسی به نمایندگی بورک مدافع پادشاهی، و ولستون کرافت هوادار مردم سالاری در جریان بود. این تقابل در عین حال دو جدال دیگر را نیز نمایندگی می کرد. بورک و هواداران پادشاهی از سنت های اشرافی و مردسالارانه دفاع می کردند، در حالی که ولستون کرافت یکه و تنها با تکیه بر مردم سالاری لیبرال، برای شناسایی و استقرار برابری حقوق زنان مبارزه می کرد.

دامنه تقابل و مبارزه میان این دو جریان فکری علاوه بر اینکه بر اندیشه های سیاسی استوار بود، به بحث های زیبایی شناسی نیز کشیده شده بود. پیشتر، بورک در اثری دیگری به نام تحقیقی فلسفی درباره منشأ آرمانهای متعالی و زیبا[[9]](#footnote-9) که در سال ۱۷۵۶ انتشار یافت، اساسا زیبایی و لطافت را امری زنانه و والایی را موضوعی مردانه می دانست. این توصیفات از مفاهیم زن و مرد بودن که لازمه حفظ سنت پادشاهی انگلستان بود شرایط نابرابر میان مردان و زنان را تایید می کرد. بطور طبیعی در باورهای عموم نیز تفاوتها ریشه های عمیقی دوانده بود. ولستون کرافت در ادامه تلاش های خود برای برابری میان حقوق مردان و زنان، این نگرش ها و سنت های اشرافی نا درست را نیز با اندیشه های عمیق زیبایی شناسانه خود به چالش کشید.

ولستون کرافت آثار زیادی از خود به جای گذاشته که عمدتا چالش هایی در مقابل سنت محافظه کاری انگلستان که بورک از آن دفاع می کرد، قرار می داد. این چالش ها هم ابعاد سیاسی و هم جنبه های زیبایی شناسی سنت محافظه کاری را به نقد می کشید. به نظر ولستون کرافت، قدرت نهادهای مذهبی، اشرافی گری، فساد ریشه دار در حاکمیت، جنگ طلبی، و تمامیت خواهی، همه عوارضی بودند که از همان سنت موروثی پادشاهی سرچشمه گرفته و کشور را با نابرابری و مشکلات حاصل از آن مواجه ساخته بودند. در مواجه با سنت محافظه کاری، متفکران لیبرال، که ولستون کرافت هم در میان قرار می گیرد، خواهان اصلاحات عمده ساختاری در کشور، برقراری نظام مردم سالاری، پیشبرد بردباری و تساهل مذهبی بودند. برای توضیح این نظریه های آزادی خواهانه، ولستون کرافت در جزوه کوچکی به نام حقوق انسان در ابتدا به نقد نظریه های زیبایی شناسانه سنت تمامیت خواهی محافظه کارانه برخواست. این جزوه کوچک نمونه ای قدرتمند از تقابل با فضای مردسالاری سنت محافظه کاری آن زمان نیز بود. هرچند که مباحث نه چندان منظم جزوه نمادی از عقل گرایی در برابر سنت محافظه کاری بود که بر جامعه سایه سنگینی افکنده بود، در عین حال آنرا باید به عنوان اثری در فلسفه سیاسی در نظر گرفت که می کوشید مزایای طبقات خاص و مناصبی را که محافظه کاران به ناحق و برای خود کسب کرده بودند، به چالش بکشد. یکی از موضوعات خاص این جزوه که بازتاب دهنده شرایط امروز ایران نیز می باشد، این داعیه محافظه کاری بود که جوهره زیبایی را به ضعیف بودن و کوچک بودن طبیعت زنان ارتباط می داد که خداوند به آنان داده بود، در حالیکه والایی را خصیصه ای مردانه تلقی می کرد [[10]](#footnote-10)(ولستون کرافت، ۱۷۹۲، ص ۴۷). در حقیقت زیبایی شناسی بورک ویژگی مردسالارانه مسلط بر افکار عمومی و روابط اجتماعی که به انکار برابری زنان منجر می شد را ، نمایندگی می کرد. این دیدگاه بورک به شدت مورد حمله ولستون کرافت قرار گرفت زیرا که در نتیجه اینگونه افکار زنان هرگز نمی توانستند توانایی های خود را به نمایش گذاشته و در فرآیندهای تصمیم گیری مشارکت داشته باشند.

به هرحال اصلی ترین ابعاد فکری ولستون کرافت را باید در کتاب دیگر او که با عنوان در حمایت حقوق زنان که در سال ۱۷۹۲ منتشر شد، جستجو و تحلیل کرد. این کتاب موضوع حقوق زنان را از حیطه های محدود جامعه انگلستان فراتر برده و آنرا به مباحث حقوق طبیعی که در برگیرنده همه انسانها می باشد، کشاند. در این کتاب، ولستون کرافت استدلال می کند که وقتی مردان به دنبال آزادی های خود هستند، آیا این غیر عقلایی نیست که زنان از این حق محروم سازند و آنها را فقط به عنوان مطیع خود بخواهند؟ سپس با قاطعیتی ستودنی می پرسد چه کسی مرد را به قاضی انحصاری تبدیل کرده است؟ اگر عقلانیت موهبتی است که خداوند در وجود همه آدمیان به ودیعت نهاده است، زنان نیز به موجب همین ظرفیت عقلایی می بایست در موضعی برابر با مردان باشند. ولی هرگاه به جامعه نگاه می کنیم می بینیم که همه مردان از پادشاه تا پدر خانواده می کوشند این عقلانیت را انکار و حقوق برابر زنان را سرکوب نمایند. آیا وقتی برابری حقوق مدنی و سیاسی را انکار کرده و زنان مجبور می سازید در سنت تاریک خانواده باقی مانده و فقط نقش مادری را ایفا کنند، و ادعا می کنید که به این طریق آنها در مصونیت هستند، این سنت می تواند معنا و مفهومی عقلایی داشته باشد؟ واقعاً چگونه وظیفه ای می تواند الزام آور باشد بدون اینکه زیر بنایی عقلایی داشته باشد؟ (ص ۴). در اینجا بهتر می توان اهمیت افکار او را برای رهایی سازی بانوان از موانعی که بر سر راه رشد و شکوفایی آنان بر آنها تحمیل شده بود، ( همانند ایران امروز) را درک کرد. حقوق برابر زنان نه تنها پایه ای عقلایی دارد، بلکه به همان دلیل که این عقلانیت از سوی خداوند در وجود همه مخلوقات بطور مساوی قرار داده شده است، باید محترم شمرده شده و انکار آن گناهی نابخشودنی به حساب می آید. این گناه به این دلیل است که طبیعت و ماهیت انسانی زنان را انکار و آنان را به مطیع بودن به خواست و اراده مردان را تقلیل می دهد (ص ١۵). وقتی که به اینگونه افکار دقت می کنیم در می یابیم که ولستون کرافت در اندیشه های خود با مهارت زوایای عقلی را با باورهای الهی آمیخته، و سپس آنها را در پهنه ای زیبایی شناسانه و ویژگی زنانه، به عنوان صدایی بلند علیه آنانی که برابری حقوق زنان را انکار می کنند، قرار می دهد.

زمانه ای که روحیات سلحشور ولستون کرافت را بیشتر برای احیای برابری حقوق زنان بر می افروخت، عصری بود که باورهای مبتنی بر احساسی بودن زنان، مانعی پنهان در برابر هویت برابر زنان ایجاد کرده بود. اساسا فلسفه قرن هیجدهم و نوزدهم انگلستان عمیقا متاثر از مکاتب تجربه گرا بود، و همین تاثیر نظام اخلاقی خاصی را به وجود بود که طی آن برابری زنان انکار می شد. در رابطه با زنان، نگرش تجربه گرایانه این ویژگی را به زنان نسبت می داد که آنان نسبت به مردان عاطفی تر هستند، و به همین دلیل شکننده تر نیز می باشند. زنان به دلیل همین ویژگی، بهتر می توانند ناملایمات را تحمل کرده و یا با دیگران همدردی کنند. هرچند که در نگاه اول اینگونه ویژگی ها امر مثبتی تلقی می شود. اما ولستون کرافت آنرا به با نگرش دیگری مورد توجه قرار می دهد. او می کوشد در تحلیل های خود در ابتدا زنان را قانع کند که "عبارات نرم ، حساسیت قلب ، ظرافت احساسات ، و اصلاح سلیقه ، اینها همه مفاهیمی مترادف با مصادیق ضعیف بودن می باشند". لذا زنان خود باید در برابر این نگرش های نادرست و غیر انسانی ایستادگی کنند. درعین حال، وی مردان را نیز خطاب قرار داده و آنان را به چالش می کشد. "آن آفریدگانی که به آنها عشق می ورزید، فقط به این دلیل است همسر شما هستند، و نه اینکه آنها را انسانهایی مستقل و قائم به ذات بدانید". (ص ۸). این امر چیزی مگر انکار هویت برابر زنان نیست. بنابراین، باید به معانی نهفته ای که در پشت این عبارات به ظاهر زیباشناسانه قرار دارد، و با احساسات لطیف هم آمیخته است، دقت کرد و در نظر داشت که این ظرافت ها به معنی شناسایی کرامت ذاتی و ارزش زنان به عنوان انسان نمی باشد. بنابراین بجای تاکید روزافزون بر احساسات و عواطف به عنوان ویژگی های زنانه، می بایست در برابر عشق متواضعانه سر تسلیم فرو آورد نه آنکه فقط از ابعاد عاطفی به آن نگاه کرد. این حساسیت روشنفکرانه فلسفی ولستون کرافت نسبت به مفهوم زیبایی به عنوان شاخصه ای که شایسته بالاترین احترام و ستایش است، وی را به سوی نقد آنانی کشاند که همواره با نگاهی اشرافی گرایانه به ظرافت و ویژگی های زنانه خود از همان زاویه دید عاطفی خود افتخار کرده و از مفاهیم انسانی غافل می شوند. لذا خطاب به اینگونه زنان می گوید شما که بنا بر سنت اشرافی جاهلانه خود، با بانوی سالخورده ای که به خدمتکار ی در منزل شما مشغول است، رفتار مناسبی ندارید، آیا درک می کنید که سنتهای شما به سختی قابل درک بوده و حتی کاملا بی معناست؟ مگر می شود که یک انسان تا این اندازه فرومایه باشد که ویژگی های برتری طلبانه اشرافی خود را به رخ دیگران کشانده و آنها را تحقیر کند؟(ص ۴۶).

از همه مهمتر ولستون کرافت فضای دوگانه گرایی میان عقل و احساس که بویژه با فلسفه جان لاک و سپس دیوید هیوم که در قرن هیجدهم شکل گرفته بود، را به چالش کشید. به باور وی عقل و احساس ذاتی وجود انسان و با یکدیگر همراه هستند. ین دو یکدیگر را تکمیل می کنند. از همه مهمتر اینکه عواطف و احساسات بنیاد تعقل و خردمندی می باشند. بدون عواطف انسانی، عقلانیت ابزار محاسباتی منافع و ظرفیتی خشک و عاری از روح انسانی خواهد بود.

یکی از جنبه های انتقادی فلسفه ولستون کرافت که نقشی مرکزی به دیدگاه های او درباره حقوق زنان می دهد، اهمیت آموزش است. به نظر او آموزش به شیوه ای منطقی زنان را توانمند می سازد تا در امور اجتماعی بتوانند مشارکت داشته باشند. اهمیت این نکته را باید از این زاویه دید مورد توجه قرار داد که در فضای قرن هیجدهم انگلستان ( و سراسر اروپای وقت)، زنان را قادر به توانایی تفکر عقلی نمی دیدند، و بلکه بر همان ظرافت ها و زیبایی ها نیز شکنندگی عاطفی آنها توجه می شد. ولستون کرافت این نگرش را نیز به چالش کشید و زنان را همانند مردان آفریدگانی قادر به تفکر منطقی و شایسته دریافت آموزش می دانست. این چالش بویژه در مقابل باور نادرستی قرار داشت که از زنان فقط انتظار پرهیزگاری و متانت داشت. ولی جامعه وقت قادر به درک این حقیقت نبود که آموزش لازمه شکل گیری شخصیت و متانت می باشد. در حقیقت آموزش چیزی بود که فقط برای زنان طبقات بالای جامعه مجاز شمرده می شد. در نتیجه بخش عظیمی از جامعه از فرصت لازم برای آگاه شدن به حقوق خود به عنوان یک انسان صاحب حق و درک توانایی ها برای مشارکت در امور اجتماعی، محروم بودند. شایان ذکر است که از آنجاییکه به دلیل سنت اشرافی گری نظام سلسله مراتبی، همگان نمی توانستند از حق آموزش برخوردار باشند، این باور کاذب دیگر نیز به وجود آمده بود که اساسا آموزش نمی تواند مفهومی همگانی باشد. تنها موضوع همگانی تلاش برای پرهیزگاری بود. ولستون کرافت در اعتراض به این نگرش ها و سنت های غیر انسانی که به باورهای جزمی منجر شده بودند، استدلال می کرد که تنها از طریق آموزش های منطقی، مفهوم درستکاری و فضایل اجتماعی می تواند معنی پیدا کند (ص ٢١). علاوه براین، آموزش با کیفیت، بهترین فرصت برای تمرین فکر کردن صحیح و از طریق آن فهمیدن و استدلال کردن است. هرگاه این فرصت برای زنان فراهم نشود مانند آن است که هویت انسانی آنان انکار می شود. این موضوع در دیدگاه خداوندی که همه را به عنوان انسان آفریده است، گناه بزرگی تلقی می شود. در سراسر آثار ولستون کرافت ارجاع به خداوند کامل مطلق دیده می شود که همه چیز را درست خلق کرده است. بنابراین نمی بایست زنان را فرومایه تلقی و آنان را شایسته آموزش برای مشارکت در جامعه ندانست.

در نظر داشته باشیم که علی رغم این نگرش های بنیادشکن در مقابل تحجّر مخالفان برابری حقوق زنان، ولستون کرافت را نباید با سادگی فعالی فمینیست دانست زیرا اهمیت اندیشه های او فراتر از این برداشت می باشد. آنچه که وی را در نهضت فمینیستی قرار می دهد، همانا نقش نظریه پردازی است که نه تنها برای احقاق حقوق زنان تلاش می کرد، از همه مهمتر برای تغییر ساختارهای جزمی و سرکوبگری مبارزه می کرد که بلایایی مانند فقر، فساد، نابرابری را باعث شده بودند. به همین جهت او را باید به عنوان یک بنیادشکنی دانست که برای رهایی بخشی و آزادی تلاش می کرد. برای تثبیت این اهمیت که زنان و مردان یکسان خلق شده اند، و بنابراین باید در همه ابعاد جامعه از برابری برخوردار باشند، ضرورت تغییر ساختارها غیر قابل انکار بود. به همین دلیل هم باید نقش او را به مراتب فراتر از یک فعال فمینیستی به معنی امروزین آن دانست.

آخرین نکته ای که باید خاطر نشان ساخت این است که ولستون کرافت را باید در قامت اندیشگری دانست که با تلاش برای فراهم ساختن زمینه های آگاه سازی برای واژگون ساختن ساختار های فاسد اشرافی آن زمان، از مهمترین منادیان مردم سالاری عصر مدرن به حساب می آید. این برخورداری از آزادی های مدنی و سیاسی است که می تواند روح مردم سالاری در جامعه بدمد زیرا آزادی مادر همه فضایل است (ص ٣٧). "هرگاه سیاست آزادی ها را توسعه بخشد، نوع بنی آدم، شامل زنان، فرهیخته تر و پرهیزگار تر خواهند بود" (ص ٣۸). این درحالی است که نظام های استبدادی آزادی و انسانیت را قربانی خودسری و تحجّر خود می سازند. باید در نظر داشت که رهایی بخشی در آغاز باید در باورهای جامعه شکل گیرد تا بتواند پیش فرض های غلط در باره زنان را تغییر دهد. در این ارتباط نه تنها مردان باید در خط مقدم مبارزه برای رهایی بخشی، بلکه زنان نیز باید به ارزش های متعالی خویش به عنوان یک عامل انسانی عقلایی و دارای حیثیت ذاتی باور داشته باشند. سیاستهای حذفی و سرکوب زنان که بی اعتبار ترین و جاهلانه ترین باور های کاذب در میان مردمان است، باید هم از جانب مردان و هم از سوی زنان به چالش کشیده شوند؛ و این مبارزه در گرو تغییراتی بنیادین در نگرش جامعه به مفهوم زن می باشد. باید در درون اندیشه آنچنان آگاهی هایی را به وجود آورد که هرگاه بانویی مورد ظلم قرار می گیرد، سراسر جامعه به فریاد آید. این تنها راهی است که جامعه امروز ایران باید در پیش گیرد تا از این پس بانوان میهنمان، و نیز همه زنان جهان، توسط متحجران خشک مغز به صلّابه کشیده نشوند.

**Sources cited**

Burke, E. (1790 – 1982). *Reflections on the Revolution in France*. London, England: Penguin.

[de Pizan](https://en.wikipedia.org/wiki/Christine_de_Pizan), C. (1985). *The Treasure of the City of Ladies* or *the Book of the Three Virtues*. Lawson, S. (Trans.). London, UK: Pinguin.

Wollstonecraft, M. (1792). *A Vindication of the Rights of Men*. Tomaselli, S. (Eds.). (1995). Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Wollstonecraft, M. (1792). *A Vindication of the Rights of Woman*. Tomaselli, S. (Eds.). (1995). Cambridge, UK: Cambridge University Press.

1. عقیده اصلی این نوشتار در آستانه نوروز 1400 شکل گرفت و آن هنگامی بود که در خبری درآور و جگر سوز خواندم که آتنا دائمی را با پابند و دستبند به زندان لاکان رشت منتقل کرده و حتی اجازه تماس با خانواده را نیز به او ندادند. این در حالی است که آتنا بیش از چهار سال است بدون یک روز مرخصی در زندان به سر می‌برد. منابع اصلی نوشتار از درسهای فلسفه سیاسی که طی سالیان مدید در دانشگاه های آتاوا و سنت پل ارایه می کردم گرفته شده است [↑](#footnote-ref-1)
2. Mary Wollstonecraft (1759-97). [↑](#footnote-ref-2)
3. # [Christine de Pizan](https://en.wikipedia.org/wiki/Christine_de_Pizan) (1346- 1430).

   [↑](#footnote-ref-3)
4. Treasure of the City of Ladies. [↑](#footnote-ref-4)
5. Enlightenment or the age of reason. [↑](#footnote-ref-5)
6. # Mary Astell (1666-1731).

   [↑](#footnote-ref-6)
7. Catharine Macaulay (1731-1791). [↑](#footnote-ref-7)
8. Edmond Burke. (1790). *Reflections on the Revolution in France* [↑](#footnote-ref-8)
9. Edmund Burke. (1757*). A Philosophical Enquiry into the Origin of Our Ideas of the Sublime and Beautiful*. [↑](#footnote-ref-9)
10. چیزی شبیه به نظریه متحجرانی که هنوز در شرایط مدرن امروزی، گویی در فضای ماقبل مدرن زندگی کرده و زنان را ضعیفه می دانند. [↑](#footnote-ref-10)